[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معزز لقب لولاک وما ارسلناک الا رحمة للعالمین هنگام نقال

کنت نبیا وآدم بین الماء والطین

ما افسر افسر نبوت هرمند
شاهنشه انبیا محمد

عنوان صحیفه الهی
سرخیل سپاه بی‌سپاهی

ای صاحب ضمیر معرفت
خورشید پس صبح ازل

الا سایه رحمت الهی
پیروز نگین ملک شاهی

و بر آل و اولاد و اجداد عظام و اصحاب و خاصان او که هر یک

گوهر سپهر امامت و در صدف کرامت اند هر سو تا جهان بوده

طغرای جهانداری اختر فروزان آسمان شهریاری خسرو فریدون جلال
رکاب پادشاه ثریا سریر فلک جناب طراز بند سپهر آفتاب چاکر انجم
رای عالم آرای خجسته سیمی شید الله تعالی ارکان دولته و شید اطنابه الی یوم
الاخر و جعلت السلطنه لواء دولته رافعه الی فرق الشمس والقمر

شهنشاه عادل ولی هوشیار — پدر بر پدر شاه عالی تبار
بر افلاک شاهی چو خورشید ماه — برازنده تخت و تاج و کلاه
نگین شد و نقش بر نام او — قبای است شاهی بر اندام او
ز عدلش چنان شد جهان گرد باد
نهد چون کلاه شهی بر سرش
خردمند با دانش و نیکبخت
شهنشاه از جمله اوج علا
جهانش بکام و فلک یار او
نقش بندی ترتیب او که برنگ
خجسته نیوش و وزر هوای حجاب
واقف از ایجاد اخشیجان مهیا

آب جناب مرتضوی الذاتی منیع ترست که بمیراث بدرقه الخلود

در وقف [illegible] با قصای آمال رسیده لبدرقة المنتهی الی منتهی تواند رسید

بعد از حمد و ثنای ملک العلام و پس از نعت و درود رسول انام

عندلیب زبان شاهد مدعا و جهه خطابی [illegible] گردیده بدینگونه در انجمن ضمیر

مهر تنویر اعلیحضرت سپهر رفعت آسمان شوکت دارا اورنگ جم [illegible]

نشین مسند سلطنت و جهانداری [illegible] آیین [illegible] و کامکاری [illegible]

خدیو [illegible] کوه [illegible] فرزانه [illegible] گردون و خسرو فرزانه آسمان [illegible]

[illegible] نور حدیقه عظمت و اقبال نور حدقه شوکت

محفل شهریاری چراغ ضیاگستر انجمن [illegible]

[illegible] کیوان [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] خلد الله ملکه [illegible]

زینت افزای تخت عظمت و اجلال [illegible]

درة التاج افسر [illegible]

[illegible] تاج و تخت [illegible]

[illegible] افسر [illegible]

بعد عصمت پناهی گردد از شربت شمشیر اشتعال الشدید آید بعید انقلابهم

از راه غفلت و نکول از حمایت کارکیائی که در دولت شاه جنت آرامگاه عموماً

بحیله و تزویر دست تطاول باقبال اصفهان و دراز نمود و تبه الله

انجامه معاقبه را که خراج گذار قزلباش بودند چه حد و یارا آن

بود که بانخیال هر رذل کاره افتاده به چگونه قدم جرأت پیش گذارند

و بعد از این نیاز شدند درگاه الهی بغفرانی شاه جنت آرامگاه توفیق

سر افراز دما بود گردید که بعنایت داور معبود جنود مسعود قزلباش

را فراهم آورده نایره طغیان افغان را از آب تیغ ایشان اطفا و به

فنی هم بسبب گونه اندیشه نابخردانه شدند که با این نیازمند بی

دین و دولت و مخرب کاخ این دودمان رسالت و امامت بودند

در عقده تعویق و قصور افتاده با آنکه تمامی ولایت ایران بحمد

بآسمان و پاس و جوانان قزلباش اخلاص نشان و از طغیان اعادی الله

و صحی الفت فرحت جویان از خورده نصف اولیاء حراست الله

پیمبر ولی نوخته از آذربایجان متوجه خراسان گردیدیم بعد از ورود

همایون بارض اقدس نمودن و در مقام تلافی و تدارک جلیله

دارد مجمل و محال فتور و نقش گردانیده هر فردی از افراد بشر را بحسب قضا و قدر

در مقام امتحان شهره و بشر به بوته [illegible] جهت تکمیلات عیار طالع و [illegible] افتخار

در وجود مخلوقات بندگان را در بوته امتحان میگدازد و گاهی جهت تنقیط و نگاه

او فرید کار را با انواع شدائد گرفتار و مبتلا با اقسام بلا و مصائب

چنان است این این چرخ پیر   گهی بر زبر برد از روست گاه زیر

بیاد ار اکر بهنگامه تیز   بیاد ار بگوید به هنگامه خیز

بعد از آن که بنابر حوادث روزگار و انقلاب و انصار [illegible] فلک کجرفتار

که در عصری از اعصار سلاطین کامکار و خواقین نامدار و [illegible]

بنحوی که گوشزد الشهر و ما ز ذلک اشتهار شده بود در ایام بندگان

جنت آرامگاه [illegible] بابام جَعَلَ اللهُ فَرَادِیسَ الْجِنَانِ مَثْوَاه

تحیات چند که ذکر آن موجب ملال خاطر حق پسند است و در مقام تهذیب

برآمده رستگی فرزندان شفقت [illegible] نموده بالکلیه آن گروه اخلاص پژوه

را که باعث دولت دین مبین و [illegible] استحکام سلطنت ابد قرین

از راه عدم قدردانی از بندگی درگاه سما جاه [illegible] بانواع تحویل و تعمیر

باش فرصت شده بمصداق

خود نشانهٔ نسبت است با وجود آنکه ولایت خراسان نیز در تصرف باغیان بود

در اندک زمانی از ید المخالفین انتزاع و قرین انتظام الی حضرت دار السلطنهٔ

هرات فرمود و افاغنهٔ ابدالی را بعد از تنبیه و تادیب و قتل و غارت مطیع

دار السلطنت مزبور را تسخیر و پس از فراغ مهام خراسان لعین [illegible]

داور بزرگ جیوش بحر خروش قزلباش اخلاص قماش که بحد بی جمعیت

و استعداد یافته بودند که عرصهٔ جهانی در فضای

میدانی منهمر بود عرصه بیش طرف و تسخیر

افغانان مزبور بعد از ورود ولایت در آنجا

اشرف بد سیاه و افاغنهٔ نکبت انتماء

در سجار بدعاقبت اصل مزدور موصول گردیده

پهلوی با دریای بیعمانی مینمودند با استعداد

فیروزی مآثر ظفر توامان و حجاولهٔ غازیانه

بعد از جنگهای بسیار ارباب ... الامر

ظفر ملازمت جنود قزلباش که شعلهٔ شمشیر آتش

برق خرمن ... و جهود نابود اعدای ...

قزلباشی برآمده بجهت عصیان و طغیان مخالفان از حد افراط تجاوز نموده

بتحریک جمعیت در عشیرت قزلباش و فوجی از آن طایفه عقیدت که در این ولایت

بوده‌اند انتهاض سبوق ایاب مصاف که بیان آن لااله احمد و روایت خلاف

بعد از اینکه بنسیم عنایت کشف افغان‌ها دو شهبال سهام شانی

بال پرواز کشاده بمحض اخلاص و صوفیگری و سعی و اهتمام و جانکری

جانی نثار اخلاص شعار طهماسب قلی خان افشار که در میدان جلادت

و مردانگی ثابت قدم در طریقه اخلاص و صوفیگری راسخ قدم و طوطی

شکر رقم قلم از ذکر توصیف خدمات نمایان او الکن و لال و در تحریر

شمه از ان بحسن حقیقت او بیان از بیان خامه شکستن زبان ممتنع و

محال است همگی نوزده روی عشیرت جمعیت در شوکت نصرت آیت جمعیت کامیابی

نموده بعد از آن سنجیده از باطن قدسی مواطن ائمه اثنی عشر برگزیده

خالق منان خورشید فلک امامت عنوان صحیفه هدایت نوباوه

بوستان حضرت رسالت خلیفه مظهر رحمت الهی جناب اقدس علی بن

موسی الرضا علیه التحیة و الثنا کمر دشمنی مقادیر بر میان استوار بسته

از ابتدای که خالق اکبر آن گروه اخلاص سعید منظور نظر مرحمت گردیده

نشانی را

معالی القاب پاک دل مصفا و صوفی کامل از جمعیت ... از این مملکت

از خار خار جستجو و معارف حال خیال و مصفا ساخته که از اهتزاز نسایم فتح و ظفر

دریچه آرای گلزار دولت و یمنست بهار گلستان خورشید رسم روح افزای ارباب بهشت

و گل از شگفتگی رشک گلزار نعیم عنبر سرشت است و در حسب ...

از جبلت صادق الولاء در تحفه ... گذشته آبای عظام و اجداد عالی مقام خود

متمکن سریر سلطنت ... [illegible] ... گردیده ایم و هر چه

شیوه اینگونه معالی القاب که از رعایای ... بود که ... جانب ... [illegible]

مرعیت ... و اظهار شعور ... طایفه قزلباش

و جانثاران خالص شعار ... ولی ... منظور نظر

از آنجا که بالکلیه ... الطایفه ... شعله ...

... از زبان قلم ... نوعی عرصه ...

از ... بخت ... نام ...

در صفحه جهان باقی ماند ... جانثار خالص شعار ...

خروش ... از ستاره آسمان ...

مامور ... القاب ... رفعت و اقبال ... عزت ...

[illegible] سال سرکوب [illegible] و [illegible] حضرت [illegible] اند [illegible]

[illegible] و [illegible] شمشیر [illegible] و از [illegible]

[illegible] الشام [illegible] برلسان [illegible] جا و [illegible]

که تا هم چون مشفق قریش قبول تسالی [illegible]

لذا از شیر بیشه شیران دلیر و بکر بر نهادند غازیان شمشیر [illegible] تعاقب

انجماعت سه روز کار نموده بعد از کشش بسیار و قتل [illegible]

بیشمار بعنایت الله الملک الجبار و [illegible] ولایت فارس [illegible]

انجماعه مقهور را تا شاه [illegible] صغیر و کبیر [illegible] دستگیر

کردیدند [illegible] ارباب ذکا و دانش و اصحاب فهم [illegible]

[illegible] عکس [illegible] خواهد [illegible] هر چند وقوع [illegible] احکام

قضا و قدر [illegible] انقلاب ایران را [illegible] بوده

[illegible] و [illegible] وقد [illegible] اخلاص [illegible] بوده

[illegible] درگاه الملک العلام [illegible]

انشاالله برآمده [illegible] توفیقات الهی [illegible]

[illegible]

او [illegible] بیت و ما مرا از او نوشته فی الواقع الف باء این تجنیس [illegible] گرا و نهد

لطیف تر از الشباب یا در لوح طبع و دیگر از شعر یا گر نماند جز [illegible] شعر [illegible]

گر طبع از یاری نگار بوده و بالغ و جمعه در التفعلات آورده بجهت [illegible]

غرض آن نکویان خجلت بی شعر چو طبعی ندارد جواب [illegible] میر [illegible]

بنام خسروانی و جواب هر یار و دیگر که بعد از این ابلهانی او درد [illegible]

نیز ضعیف و عجب اوقات بخواب نقاش نقش با هنر کشد [illegible]

یک از یک نوشته از شنیده بر هست [illegible] از دوست این شغل [illegible]

و طوطی [illegible] بر این [illegible] بعید [illegible] که [illegible]

نظم بو معانی شعر [illegible] هر چند از تحفه ای سرشار و در مقام للشعر کردی

به عنوی کذاف می افزاید و خیالی فرا می نماید که او را حدائق [illegible]

[illegible] نمود درد [illegible] نمود اگر چه بهار [illegible] و [illegible]

چه نهادم [illegible] بر دل سیر بود — [illegible] خون زخمیم درد دل همی بود

چه شد از بر دل بت گریز خون — [illegible] آورد از دلش خون آید درد

[illegible] حوصله می کند [illegible] این کار را [illegible]

مرو [illegible] و درو [illegible] نه [illegible]

عالیجاه عظیم الشان ... اقا سید هاشمی ... ایلچی ... از حضور

... قدیم آستان امانت نشان ... صمیم خاندانی رسالت ...

... ایلچی ... برسم سفارت روانه ... عباس ...

بلند اقبالی فرموده ایم که ... قبل ... از جانب ...

السلطنت ... از امرای ...

که ... آمده ... بعد از آن ...

گردیده ... مشغول ... قرار ... انجا ...

که از ... خواهند ...

خواهند ... که بالکلیه قطع ماده

انجا ... بعافیت گردد ...

قدیم که ... دولت ... باشی بوده ...

... زیاده ...

...

...

خاطر ... خواهد گردید تا جهان است در جهان باشند

و خلعت فاخره و خنجر مرصع و جیغه بعنایت خویش [illegible]

پنج هزار روپیه و خلعت و جیغه و مهر طلا به یک واقعه نویس بعنایت [illegible] هزار

و خلعت [illegible] نفر دیگر هر یک بعطای [illegible] هزار روپیه و خلعت [illegible]

پنجاه هزار روپیه نقد و بار [illegible] دست خلعت [illegible] کامیاب [illegible]

[illegible] شدند و از اول تا آخر ایلچی و همراهانش قریب [illegible]

نقد و یک لک روپیه و جنس از پیشگاه خلافت مرحمت گردید و قرب

[illegible] لک روپیه نقد و جنس از جانب عمده نوئینان ارادت منش

عقیدت [illegible] برهان الملک سعادت خان بهادر بهادر جنگ

و رعایای ایالت [illegible] عطایای شهنشاه کشور [illegible] افضال

گردیده قرین حصول [illegible] احوال [illegible] و طبع [illegible]

خود بوجه [illegible] روانه اوطان گشتند بعد از آن [illegible] ایلچی [illegible]

المضامین [illegible] تاریخ [illegible] کیفیت [illegible]

و در [illegible] سوانح [illegible] اسامی [illegible]

حضرت [illegible] در نسخه [illegible] سال و ماه [illegible]

بنده راقم [illegible] که ایلچی [illegible] محمد [illegible] خان [illegible] آقا [illegible]

خوانش هم از زعفران بالوش نخویش راقم سطور بر لوح ضمیر مطالعان
مینگارد که این تحفه نیز بعد فراوان چنده گرفتارست دم مضمون این ابیات
آن شعار که از آب این گوهر است هوا رنگ رود با بهره ور از هزار
کشاید همه باز گفته ام که هر خود و چون خویش گفته ام نه از هر کس بر رشت
طوف سخن برای باشد جای بهشت فرش سخن بیخ بایم از هر کس داد خود
سخاوت میرسم خود بفرا و خود نامه شاهی جواب آن مرسل گرامی
که ایلچی مذکور صورت [illegible] روز یکشنبه چهارم ربیع الاول سنه چهار [illegible] از جلوس
زینت بخش سریر سلطنت [illegible] که حضرت جهانبانی جنت آشیانی در عمارات
ایوان سعادت بنیان روضه بهشت آیین باغ حیات بخش که رشک فردوس
جنان نسخه نزهت از ذکر غنچه شگفته [illegible] از وصف خصوصیات آن آباد
در قصر [illegible] بحضور ملک صد لطف صد برگشته [illegible] آرای کامروا
خوانده شنیده که فرمودند و ایلچی را بانعام یک لک [illegible] و عنایت خلعت فاخره
و [illegible] مع العباسی با شکافه [illegible] نقد و اجناس [illegible] با ساز و لوازم
آن سرافراز الطاف و اعطاف [illegible] و رخصت انصراف ارزانی داشتند
و از همراهان ایلچی شاه [illegible] بیک برادرش [illegible] از ده هزار روپیه
وخلعت [illegible]

بنام پادشاه پادشاهان — سرافرازنده رفعت بنائی

خداوندی که خلاق وجود است — وجودش بالذات فیاض جود است

بنام آنکه نامش حرز جانهاست — ثنایش جوهر تیغ زبانهاست

بدرگاهش سرافرازان کمربند — خداوندان عالم را خداوند

ز فضلش در نشیمن شاهان عالم — بتاج و تخت سلطانی مکرم

خداوندی که مرآت جهان است — نگهدار زمین و آسمان است

ز نام او محبت نامه نامی — ز اکرامش بنی آدم گرامی

تعالی الله زهی قیوم دانا — توانائی ده هر ناتوانا

لطیفه ترین گوهری که غواصان بحر الفاظ در رشته تحریر و بیان تقریر کشند و شریف ترین جوهری که جوهریان بازار عرفان بر طبق تقریر و تبیان نهند حمد مالک الملکی است که بمثال [illegible] خداوندی کمر فرق فرقدسای سلاطین نامدار را از تقلید وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا آراسته [illegible] برافراخت و قامت قابلیت خواقین با اقتدار را بتشریف إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ مزین و بلوای ارتفاع

شاه عباس خلف شاه طهماسب که بعد از پدرش باستصواب توطیه
طهماسب قلیخان که تا این زمان چون خاطرش از نظم و نسق مهمات ملکی
و مالی و اطاعت اهل بیعت مطمئن گردید نسل ترکمانیه قزلباش جمیع امرا
باجماع ملک طوایف مذکور بر تخت سلطنت ایران بجای سلاطین
صفویه جلوس نموده و سکه و خطبه بنام خود کرده ملقب بنادر شاه گردید
با نام اخبار جلوس شاهزاده مذکور دارو دار الخلافه شده بموجب ...
حضور در باغ ... اباد متصل سرای باولی که ... معروف و مشهور است
فرود آمده بعد از چند روز حسب الحکم از رفع اعتبار روشن الدوله ظفر خان
بهادر رستم جنگ بخشی سوم برای استقبال برآمد ... ایلچی ...
... ایلچی ... بار مطالب ... شده باجواب
... مذکور و جواب آن در نسخه ... مسبوق الذکر
... آمده ... آن ... اضرور ...
... نقل ... رقم ... کرده

هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا [illegible]

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى [illegible]

سپهدار شرف سلف ** دارای دین جامع اسباب شرف

درّی که چو او نبود در بحر صدف ** یعنی که امیر نحل سلطان نجف

و بر آل و ابرار و اولاد اطهار ایشان که ایمهٔ دین و هداة طریق یقین اند

که آثار اعجاز در کرامت شان بحر و بر را فرو گرفته و انوار قدسی سیمای شان

کمشکوة فیها مصباح بر شرق و غرب جهان تافته

صلوا علیهم و سلموا تسلیما بعد از طی مراحل حمد و ثنا

و قطع بوادی محمدت و بیان شمیم تحیت عنبر انفاس [illegible]

مجرد از شوایب ریب و ریا و نسیم دعای عنبر بار خلقت [illegible]

مقرون بصدق و صفا بجانب نجیب و صوب جلیل [illegible]

سلطنت مرتبت فلک رتبت عطارد فطنت مشتری سعادت

زهره منزلت ناهید بهجت برازندهٔ سریر سپهر پایه [illegible]

اورنگ کامکاری داور دارا فر عالی همت جم و جلالت افسر والا منزلت

نیر جهان افروز اوج عظمت و جهانبانی آفتاب عالمتاب برج [illegible]

ابنا بر اشرف ورفعناه مکانا علیا بلند رخت

سبحان من الحیین فی ذاته سواه فهم خرد بکنه کمالش نبرده

و تحف صلوات افزون و درود به تحیات بحد و حصر نثار ایوان

رسالت و بام آسمان نبوت در درج فتوت قطب فلک

مرحمت سلطان سریر دنی فتدلی بی تغیر محرم حرم قاب

قوسین او ادنی خطیب منبر عسی ان یبعثک مقاما محمودا

مخاطب بخطاب انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا

مزین بنور داعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا صاحب معراج

سبحان الذی اسری راه نمای هو الذی ارسل رسوله

بالهدی
مهر سپهر هر دو عالم   نظام دین و دنیا فخر آدم
چراغ افروز چشم اهل بینش   طراز کارگاه آفرینش
سریر عرش را نعلین او تاج   امین وحی و صاحب سر معراج
بمعنی کیمیای خاک آدم   بصورت توتیای چشم عالم

و بر سید اصفیا و افضل اوصیا تاجدار هل اتی فارس میدان لا فتی

شه شمشیر [illegible] انا جعلناک للناس اماما ماه برج

افشار والاکالت ولایت خراسان و حسب الاشعار خان ایران شعار نسبه

اشرف ولفیه افغان غلجه که در حین ورود الویه موکب نصرت بدار السلطنه

اصفهان فرار نموده بودند وارد الکای فارس شده نواب کامیاب معظم الیه

نامه مرحمت ختام مهربانی برادر کامکار بعد تحریر و در آورده نزد الوس مکان عالیه الیه

فرستاده بود که انحسرو دار الاعتبار در عالم یکتا و از انجا واجب الادب معتمدان

درگاه شاه و معتبران بارگاه سلطنت خود را تعیین و جدد و فند بانجا

که اگر لعینه انجا چه معاقبت بگردد از دم شمشیر الماس شعار خاقانی

فرار اختیار و از خوف جان و عدم قدرت و توانائی نموده بجانب

پیش مخمر کمال شکفان الشهریار با عجز ملکین بالغ الی متعرض

که مبادا از عبور سپاه ظفر پناه خسرو منصور که لعاقب الطائفه

ارزیا که ضابط بلوچ سمیع طرف و حدود فرح به محبت سلطان شاه زاده

الوس مکان والا والی سلطان حسب رای ناصر مرکور برادر صحیب عالیجاه

شاملوی الملک افغانیه پاشی و ولی اعتبار بزرگ بار سپهر اقتدار

والاقتدار فرستاده خود متوجه انتظام ولایت هرات و قلع و قمع

السیف فاغنه ابدالی کردیده بعد الحمد لعنایت حضرت ذوالجلال

[illegible] سالم افراز خط خاوری را اف اندوز هر صبح بامدادی [illegible]

[illegible] حضرت جداد اولو شناسان سلطنت توشماد و نور حدیقه عظمت و اجلال آن

[illegible] حدیقه معدلت و اجلال مسند ارای مملکت سپهر اشتهار [illegible] حب و وفا را

اورنگ آرای شهنشاه عادل [illegible] بخت بذیرای تاج و نگهدار تخت

[illegible] قوی و بعل هوشیار بدید بر بد رست [illegible] نیار

جهان بخش دارای کشورستانی برازنده تخت هندوستانی

شمول عواطف [illegible] ورده الملات جلیلت [illegible] ل

کواکب [illegible] طالعه [illegible] اوج العز و العلا [illegible] و ازسالل [illegible]

از [illegible] بخش نکهت افزای مشام انجاد و یکانگی [illegible] که در ایام [illegible]

نواب [illegible] شاه بابا الم که سلطنت و شوکت و اقبال پناه عظمت و حشمت [illegible]

[illegible] پناه ابهت و نصفت [illegible] آگهی پناه

[illegible] النجاة زبدة الولاة العظام عمدة الامراء الکرام رکن رکین [illegible] حضرت [illegible]

نوابانی پایه [illegible] سلطنت جاوید [illegible] شجاعت و مردانگی تا [illegible]

و در دلیری و فرزانگی یگانه دوران معین [illegible] گزین ظهیر دولت ابد [illegible]

نکه تازه معرکه کبر و دار [illegible] جانی نثار [illegible]

افرا

جناب این آستان جلالت نشان شمس الرفعة والعزة والاقبال بحرمة النبی و علی
فی بلاد آفاقی که از امرای جبال السنان و مقربان ذی شان این دودمان
برد و احسان و بزیور فهم و دانش و جوهر جلادت ... آراسته
سرافراز مجالس پادشاهی و چون از غره محبت
رسالت روانه عتبه فلک فرسا و درگاه
تسلیم مود مبنوس همایون و تجدید عهد مودت
خاطر فیض مظاهر والا را چون وثوق صداقت آثار
برآورده شکفتگی و انبساط و امتزاج شدید ذریعه
جهت تزاید محبت و دوام اتحاد استحکام قواعد
ضمیر آفتاب تنویر جلوه نما ساخته و از آنجا که
فیمابین دولت عظمی از دست انداز لشکر
بیدادگر و ازبک همت الشهریار بعد از
استحکام ارکان قصور معمور قصر بهشت که بعد ابو شا
حضور موفور السرور ... و رسانیدن نامه نامی
... آنچه از ... الشرف امر فرمود

معلوم

ذات [illegible] بندگان [illegible] در این اوقات [illegible] و [illegible] والا [illegible]

ان [illegible] که [illegible] نشیمن [illegible] بلند شده خواهد بود [illegible] صورت انجام

و [illegible] شده [illegible] صواب از جانب [illegible] بوده

اگر چه خبر [illegible] و [illegible] عالیجاه [illegible]

بعرض اقدس [illegible] بود [illegible] جمل [illegible]

در باب [illegible] بالطاف داور قدیر [illegible] مصلحت [illegible]

لدی [illegible] المراتب [illegible] شاه [illegible]

[illegible] عظمت و [illegible] داور [illegible] امت [illegible] وجود [illegible]

دولت [illegible] سعادت [illegible] نیک [illegible]

اندازه [illegible] تخت [illegible] سلطنت ایران [illegible]

[illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible]

[illegible] انجام [illegible]

[illegible]

و اقبال [illegible] عظمت و جلال [illegible]

2503

[illegible] از الله [illegible] که همه جهت معتمد [illegible] و از خطای ایرانی جاکر [illegible]

[illegible] خانمانی [illegible] انشان [illegible] بود [illegible]

[illegible] شرف ادب نمودیم از العرض [illegible]

[illegible] سپهر احتشام [illegible]

[illegible] مقرون [illegible] مغروری [illegible] بوده

[illegible] امیر الامرای العظام [illegible]

[illegible] دشمن شکار

[illegible] تهمتن توانا [illegible] جنگ

[illegible] که چون [illegible]

[illegible] انتقام [illegible]

[illegible] نماید [illegible]

[illegible] جهت [illegible]

[illegible] سپهر صولت یاد [illegible]

[illegible] فیه بال [illegible]

[illegible] قرار خواهند نمود و از اطراف و اکناف [illegible]